

ایدئولوژی و تاریخ (خاستگاه‌ها، نگرش‌ها، کارکردها و نمونه‌ها)

هادی کشاورز^۱مهدی دهقان حسام پور^۲

چکیده

ایدئولوژی مفهومی اختلاف برانگیز هست که برخلاف بسیاری از واژگان بحث انگیز دیگر مانند مردمسالاری یا آزادی کمتر از ۲۰۰ سال عمر دارد. ایدئولوژی ثمره دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و فکری، انقلاب صنعتی در غرب بود. در این دوره با گسترش آموزش و پرورش، توسعه شهرنشینی، گسترش شبکه‌های حمل و نقل و ارتباطات و نیاز جامعه به مشارکت مردم در امور سیاسی و رشد تفکر سیاسی آنها، نیاز به نظامهای فکری و سیاسی به وجود آمد. جریانهای ایدئولوژیک که از این زمان شکل گرفته بود، در نیمه اول قرن بیستم در اروپا به اوج خود رسید و به صورت ایسم‌های گوناگون مارکسیسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم، فاشیسم... متجلی گردید. ایدئولوژی در رقابت‌های سیاسی به عنوان سلاح فکری مورد استفاده قرار گرفت و به صورت شیوه تفکر سیاسی مناسب عصر جدید درآمد. از آنجا که ایدئولوژی بر تحلیلی از گذشته و تاریخ مبتنی بود و دستورالعملهایی برای سیاستگذاری در بر داشت و چون ایدئولوژی در فضایی تاریخی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به ظهور

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شیراز. hadekeshavarz88@yahoo.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شیراز. md6998@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۱۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۳/۱۸

می‌رسید، نیازی مبرم به تاریخ داشت. بر همین اساس هست که می‌بینیم هر نوع ایدئولوژی تاریخ نگری خاص خود را دارد. در ایدئولوژی، گذشته و تاریخ به شکلی ارادی و از نظر نیازهای زمان حال، از نو توصیف می‌شود، به همین سبب است که بیشتر حکومت‌ها سعی می‌کنند کنترل کامل گذشته و تاریخ را در دست داشته و پیوسته آن را برحسب مقاصد سیاسی زمان حالشان از نو تعبیر کنند. در این پژوهش سعی شده است ابتدا با دادن تعریفی از ایدئولوژی و سپس بررسی خاستگاههای تاریخی و کارکرد سیاسی ایدئولوژی در غرب به چگونگی رابطه ایدئولوژی و تاریخ بپردازد.

واژه‌های کلیدی: ایدئولوژی، خاستگاه تاریخی، نگرش تاریخی، نمونه‌های تاریخی.



مقدمه

واژه ایدئولوژی، برای اولین بار توسط دوستوت دوتراسی یکی از پیشگامان فرانسوی پوزیتویسم و پیرو مکتب اصالت حس کندياک در سال ۱۷۹۶ به کار برده شد. دوتراسی با ایدئولوژی می خواست علم جدید ایده شناسی را بنیان کند. او معتقد بود که باید ایده‌ها را به مثابه ابژه‌هایی مستقل از هر نوع معنای متافیزیکی در نظر گرفت و ریشه‌ها و روابط آنها را با یکدیگر با روشهای تجربی مورد مطالعه قرار داد (احمدی، ۱۳۷۹: ۳-۳۶۲)

اما کارل مارکس این واژه را در مفهوم دیگر بکار برد. در نظر کارل مارکس ایدئولوژی محصول طبقات اجتماعی است. او در کتاب فقر فلسفه در سال ۱۸۴۷ نوشت: « همان کسانی که بر حسب قدرت تولیدی مادی خود، روابط اجتماعی را بر قرار می‌کنند اصول و افکار و مقوله‌های روشنفکری را هم بر همان اساس به وجود می‌آورند » (مارکس، بی تا: ۱۱۶). مارکس در مقدمه کتاب دیگرش نقدی بر اقتصاد سیاسی از ایدئولوژی به همین مفهوم یاد می‌کند و می‌گوید که ایدئولوژی می‌تواند « صورتهای حقوقی، سیاسی مذهبی، هنری، فلسفی به خود بگیرد » (مارکس، ۱۳۷۹: ۳). به نظر می‌رسد که حتی می‌تواند از جهت محتوا علم را هم دربرگیرد.

به طور خلاصه، ایدئولوژی از دید مارکس می‌تواند تمامی تجلیات و آثار تمدن را شامل شود. در عین حال مارکس از ایدئولوژی برداشت تحقیر آمیز دارد. مارکس بعدها در کتاب ایدئولوژی آلمانی مفهوم ایدئولوژی را آنچنان بسط داد که تمامی

عناصر روبنایی از جمله حقوق، اخلاق، زبان و غیره را دربرگرفت. از آن زمان در ادبیات علوم اجتماعی میان فرهنگ و ایدئولوژی تداخل پیدا شد، زیرا مرز مشخصی بین آنها وجود نداشت. کارل مارکس در کتاب ایدئولوژی آلمانی می گوید « افکار طبقه حاکم در هر دوره ای عقاید رایج بوده است، و این بدان معنی است که طبقه‌ای که قدرت مادی را در دست دارد، قدرت معنوی را هم در دست دارد» (مارکس، ۱۹۷۶: ۶۱).

بنابراین از دیدگاه مارکس ایدئولوژی آگاهی و تصوراتی است که طبقه حاکم از واقعیتها بنابر موقعیت و منافع خود دارد و جز کسانی را که فاقد ابزار تولید فکری هستند نمی تواند جذب کند، زیرا که آنها از وسایل تولید مادی بیگانه شده‌اند. در نتیجه ایدئولوژی چیزی جز آگاهی دروغین درباره واقعیت و جز برداشتی انحرافی و نادرست از تاریخ بشر نیست. برداشتی که مارکس از ایدئولوژی داشت تأثیر عمیقی بر تفکر جدید سیاسی بر جای گذاشت که تا به امروز دیده می شود و باعث شد این واژه در ادبیات سیاسی وارد شود.

در خارج از سنت مارکسیستی، ایدئولوژی از یک سو معنای محدودی به خود گرفت یعنی به جای آنکه تمامی فرهنگ تلقی شود، تنها بخشی از فرهنگ، منتهی به عنوان هسته اصلی در نظر گرفته شد و از سوی دیگر از معنای تحقیر آمیزی که پیدا کرده بود رها شد. در این پژوهش سعی شده است ابتدا با دادن تعریفی از ایدئولوژی سپس بررسی خاستگاههای تاریخی و کارکرد سیاسی ایدئولوژی در غرب به چگونگی رابطه ایدئولوژی و تاریخ بپردازد.

تعریف ایدئولوژی

ایدئولوژی، دیرفهم‌ترین مفهوم در کل علوم اجتماعی است. تاریخ مفهوم ایدئولوژی در واقع تاریخ تلاش‌های گوناگون برای یافتن یک نقطه ثابت در بیرون از قلمرو گفتمان ایدئولوژیک است، که از این نقطه بتوان عوامل دست‌اندر کار ایدئولوژی را تماشا کرد. برای پیدا کردن این نقطه غیر ایدئولوژیک، مکاتب مختلف راهکارهای گوناگون ارائه داده‌اند بطور نمونه در سنت مارکسیسم اصلی - مارکسیسم کلاسیک - این نقطه عبارت است از جستجو برای یافتن یک گروه یا طبقه خاص که نمایندگان آنها دارای حرفه‌ای بخصوص و به لحاظ تفکر غیر ایدئولوژیکی باشند. یا در سنت جنبش‌های روشنگری، خردگرا و تجربه‌گرا این نقطه عبارت است از جستجو برای یافتن یک علم اجتماعی مورد اعتماد که بایستی نقاب از چهره خرد‌گریز مفاهیم ایدئولوژی بردارد. هر دو سنت مزبور، امکان ایجاد یک جامعه‌عاری از ایدئولوژی را را پیش‌بینی می‌کنند (مک‌للان، ۱۳۸۰: ۱۲-۱۱)

ایدئولوژی ثمره دگرگونی‌های اجتماعی، سیاسی و فکری است که پیامد انقلاب صنعتی بود. در انقلاب صنعتی، میزان سواد به موازات ارزانی بی‌سابقه کتاب‌ها و روزنامه‌ها افزایش یافت. با افزایش اطلاعات در دسترس که ناشی از منابع بسیار مختلف بود، تفسیر این اطلاعات مشکل‌ساز شد. پس نظام‌های رقیب یکدیگر که نشانگر منافع متفاوت بودند، ظاهر شدند تا به تمامی این اطلاعات معنا بدهند. اما این نظام‌ها یا ایدئولوژی‌ها به رغم منش جانبدارانه اجتناب‌ناپذیرشان، ناگزیر بودند که یک جاذبه عمومی داشته باشند. زیرا همزمان با مشارکت فزاینده توده‌ها در سیاست

باید دستور کار این ایدئولوژی‌ها متقاعد کننده می بود. چون در این عصر که شعار آن آزادی، برابری و برادری بود، تنها رهیافت‌هایی می توانستند مقبولیت جهانی یابند که بر عقاید جهانشمول درباره علم و عقل استوار بودند.

امروزه ایدئولوژی بافاصله گرفتن از معنای اولیه خود به جای اینکه مطالعه کننده ایده‌ها و نظرات باشد تبدیل به مجموعه عقاید و ایده‌هایی شده است که می‌خواهد میان تفکر و عمل ارتباطی ایجاد کند. به عبارت دیگر ایدئولوژیها می‌خواهند چگونگی فکر کردن دیگران را شکل بدهند و روی اعمال و رفتار تاثیر بگذارند هر ایدئولوژی یک بخش علمی - منطقی دارد و با اتکا به همین بخش است که می‌کوشد احکام خود را مرکب از تصورات درستی درباره واقعیت کند. همچنین، از آنجا که نظام گفتمانی ایدئولوژی در برگیرنده‌ی احکام ارزشی است، خود به خود و همواره ناظر بر یک آرمان نیز است و با اتکا به آن آرمان است که معیاری برای ارزشمندی ارزش‌های خود به چنگ می‌آورد. اما این معیار زمانی می‌تواند مطمئن باشد که آن آرمان عقلایی جلوه کند (خسروی، ۱۳۸۲: ۲۲۷)

بنابراین می‌توان گفت یک ایدئولوژی مجموعه آرا و عقاید جامعی است که شرایط اجتماعی را توضیح می‌دهد و آنها را ارزیابی می‌نماید، به اشخاص کمک می‌کند تا از جایگاه خود در جامعه اطلاعاتی بدست آورند برنامه‌ای برای اقدام اجتماعی و سیاسی تدارک بینند. بنابراین و به زبان دقیق‌تر ایدئولوژی برای کسانی که صاحب آن هستند چهار وظیفه و عملکرد را انجام می‌دهد:

- ۱- توضیح: یک ایدئولوژی توضیح می‌دهد که چرا شرایط اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی، بخصوص در مواقع بحران به این شکل هستند.
- ۲- ارزیابی: وظیفه و عملکرد دوم ایدئولوژی مطالعه معیارها و استانداردها برای ارزیابی شرایط اجتماعی است. به هر صورت تفاوت است میان توضیح اینکه چرا بعضی از این حوادث اتفاق می‌افتند و تصمیم‌گیری در این زمینه که آیا اینها خوب یا بد هستند .
- ۳- جهت‌گیری: ایدئولوژی به دارنده خود یک سمت‌گیری و احساسی از هویت می‌دهد^۵ اینکه او کیست و به چه گروهی (نژاد، ملیت، جنسیت و نظایر آن) متعلق است، با بقیه دنیا در چه رابطه‌ای بسر می‌برد.
- ۴- برنامه‌ریزی: یک ایدئولوژی به پیروانش می‌گوید چه کنند و چگونه این کار را انجام دهند. این ایدئولوژی یک اقدام سیاسی و اجتماعی را سبب می‌شود (بال و دیگران، ۱۳۸۴: ۱۸-۱۷)

خاستگاه‌های تاریخی ایدئولوژی

چنانچه گفته شد واژه ایدئولوژی نخستین بار در پایان سده هجدهم به ابتکار دستوت دو تراسی به کار رفت و در طی سده نوزدهم به عنوان یک مفهوم گسترش یافت اما اشتغال ذهن انسان به برخی از مسائلی که در پوشش این مفهوم قرار داشتند بسیار زودتر آغاز شد. از این لحاظ، ایدئولوژی پدیده‌ای تازه در تاریخ بشر نیست .

نیکولوماکیاولی (۱۴۶۹-۱۵۲۷) نماینده بورژوازی، شاید نخستین نویسنده‌ای باشد که به موضوعاتی پرداخت که با پدیده‌های ایدئولوژیک رابطه مستقیم داشتند. اگر چه

وی هرگز واژه ایدئولوژی را به کار نبرد اما برای نمونه او سوگیری یا تعصب قضاوت‌های انسانی را به تمایلات و منافع ربط می‌دهد. نکته مهم دیگری که ماکیاولی به آن اشاره می‌کند، نحوه پیوند دین با قدرت و حاکمیت است او به روشنی هر چه تمامتر معنایی تکراری از مفهوم ایدئولوژی، یعنی نقد کارکردهای اجتماعی اندیشه دینی را پیش بینی می‌کند.

جنبه دیگر عقاید ماکیاولی که می‌توان آن را به ایدئولوژی مربوط ساخت ملاحظات او درباره استفاده از زور و فریب برای دست یافتن به قدرت و حفظ آن است. بنا به عقیده ماکیاولی « شاهزادگان باید پیاموزند که نیرنگ را پیشه کنند زیرا زور هرگز بسنده نیست. مشکل می‌توان مرد فروتنی را سراغ گرفت که صرفاً با استفاده از زور آشکار و بی نقاب قدرت وسیعی به دست آورد، حال آن که بخوبی می‌توان تنها با استفاده از نیرنگ به چنین هدفی رسید». (ماکیاولی، ۱۳۶۶: ۸-۸۷). این تمایز میان نمود و واقعیت بعداً در معنی جدیدی بسط یافت و در برداشت مارکس از ایدئولوژی بیشترین اهمیت را کسب کرد.

کمک‌های موثر ماکیاولی به عمل سیاسی با پیشرفتهای دیگری در حوزه علم تکمیل می‌شوند. با فروپاشی جامعه قرون وسطایی، رویکرد علمی جدیدی در مورد شناخت طبیعت پدید آمد و شروع به پس زدن فلسفه اسکولاستیک کرد. تفکر نظری درباره جهان لاهوتی و مبتنی بر سلسله مراتب جای خود را به استنباطی داد که بر کار عملی اندیشه ارجح می‌نهد. پیشرفت بازرگانی، مبادله پول، آموزش و پرورش غیرمذهبی، پیدایش شهرها و از این قبیل، موجب شد که شناخت در چشم انداز

اجتماعی و تاریخی مد نظر قرار گیرد. شناخت دقیق و عاری از تعصب درباره طبیعت لازم بود تا تسلط عملی بر آن حاصل شود و این امر به عنوان مشغله فکری همه جانبه روشنفکران درآمد. در برابر نظام فئودالی و جهان بینی دینی آن، گرایشهای جدیدی به ظهور رسید. پیشرفت دانش دقیق درباره طبیعت تا پیش از این دوره گرفتار محدودیت بود، نه به این دلیل که آدمیان اصولاً از شناخت جهان ناتوان بودند، بلکه به این علت که برخی از موانع ساختگی سد راه شناخت جهان بود.

در دوره رنسانس موازی با رشد سریع علوم، شکوفایی مشابهی در زمینه فلسفه روش یا روشناسی ملاحظه می‌کنیم در این دوره همراه با شیوه استقرایی و آزمایشی، که به وسیله علوم طبیعی، پزشکی و مهندسی ارائه می‌شد، روش قیاسی کشف قوانین جهان که به وسیله فلاسفه و ریاضیدانهای بزرگ مانند دکارت، لایب نیتز و کانت اجرا می‌شد، وجود داشت. بطوریکه کپرنیک در مورد مساله حرکت زمین، نه در رصد خانه با تلسکوپ بلکه در تحقیقاتش از نوشته‌هایی استفاده می‌کرد که پر از محاسبات تجربیدی بود. اما این دو صورت فکر، استقرایی و قیاسی هیچگاه از هم جدا نبودند و نمی‌توانستند جدا باشند. ترکیب شیوه فلسفی و علمی را می‌توان در آثار دو متفکر بزرگ فرانسیس بیکن (۱۶۲۶-۱۵۶۱) و رنه دکارت (۱۶۵۰-۱۵۹۶) ملاحظه کرد (اولیچ، ۱۳۷۵: ۸۶-۸۵).

ارغنون نو بیکن (۱۶۲۰)، مانند گفتار در روش دکارت (۱۶۳۷)، در زمره نخستین نوشته‌های روش شناسانه‌ای هستند که به طرز منظم و اصولی در رویکردهای سنتی به علم شروع به تردید می‌کنند. این دو کتاب درباره نیاز به روش شناسی جدید به

بحث می پردازند تا بتوانند بر کاستیهای اندیشه ارسطویی - قرون وسطایی غلبه کنند. با وجود این دکارت در سطحی قیاسی و فلسفی باقی می ماند، در حالی که بیکن بر نقش علم اثباتی و خصلت مشاهده ای آن تاکید می ورزد. بیکن می خواهد ارغنون ارسطو را با ارغنون نو کنار بزند که در برخورد با واقعیت، دیگر به منطق صوری قیاسی تکیه نکند بلکه رویکردی استقرایی را جانشین آن بکند.

در نظر بیکن شناخت طبیعت از راه مشاهده به نتیجه موفقیت آمیز نمی رسد مگر اینکه ذهن بشر از برخی عوامل غیر عقلی یعنی بتها یا رویه های نادرست که جلوی ادراک آن را می گیرد و مانع از به حقیقت رسیدنش می شود رهایی یابد. از نظر او « چهار دسته بت ذهن انسان را احاطه می کنند. بتهای قبیله ای در طبیعت انسان قرار دارند، در قبیله یا نژاد واقعی انسان (Bacon, ۱۸۴۲: ۳۴۷). دسته دوم بتهای غاری هستند » ... این بتها مربوط به هر فرد هستند. ... که از گرایش مخصوص و فردی خود، یا از تعلیم و تربیت خود یا آمیزش با دیگران ... بدست آمده» (همان: ۳۴۷).

نوع سوم بتها، بتهای بازاری هستند. آنها در اثر « تجارت و اتحاد افراد با یکدیگر» یعنی همنشینی مردمان با یکدیگر شکل می گیرند. آنها خود را در کلمات، مفاهیم و قضاوتهایی که «هر چیزی را در ابهام و درهمی قرار می دهند» نشان می دهند (همان: ۳۴۷). به عبارتی چنین بتهایی در ارتباط با زبان به وجود می آیند، زیرا از راه گفتگو است که آدمیان با هم ارتباط می یابند. تشخیص بیکن در مورد بتهایی که از ارتباط متقابل آدمیان بواسطه زبان به وجود می آیند به طور ضمنی، نشان دهنده این است که ایدئولوژی تحریفی است که به اعتبار وجود جامعه تعین می یابد.

آخرین گروه بتها، بتهای نمایشی هستند که از اصول جزمی نظامهای خاص فلسفی و همچنین از « قوانین تحریف شده استدلال » وارد ذهن می شوند. در اینجا بیکن به قدرتی که به وسیله « نظامها، گروه های فکری یا به وسیله عناصر و اصول علوم، که از سنت، باورهای ضمنی و غفلتها » ریشه گرفته‌اند، اشاره می کند (همان: ۳۴۷). به عبارتی دیگر آدمیان مایلند که جهان را از دریچه چشم نظامهای فلسفی پیشین، که از جزمها و قاعده‌های نادرست سرشارند بنگرند. نظامهایی که همچون نمایشنامه‌ها دنیاها را ساخته‌اند و خیالی می آفرینند. بیکن می خواهد شناخت را از قید سرسپردگی کورکورانه به عقاید قدرتهای پیشین برهاند. به نظر بیکن آدمیان فقط با اطاعت از قوانین طبیعت می توانند، بر آن چیره شوند. برای رسیدن به این غایت، درک درستی از آن قوانین لازم است. به همین دلیل علم باید ذهن را از بتها پاک کند تا ذهن بتواند به حقیقت نائل گردد. در آن صورت علم ممکن است همچون بازتابی از واقعیت جلوه نماید که پیشداوری های کهن، خرافات، احساسات و انفعالات سد راهش نباشند.

نظریه بتهای بیکن منشاء علوم اجتماعی نوین را تشکیل می دهد. این نظریه تاثیر عظیمی هم بر مکتب تجربی انگلستان، هابز و لاک وهم بر جنبش روشنگری فرانسه که در نهایت مفهوم ایدئولوژی را آفرید دارد. فیلسوفان جنبش روشنگری فرانسه ناگزیر بودند با نظامی استبدادی متحد با یک کلیسای مستبد پیکار کنند در حالی که انگلیسیها چنین مشکلی را نداشتند چونکه قدرت تخت و تاج سلطنت و اقتدار کلیسا در انگلستان مدتها پیش بشدت محدود شده بود. بنابراین در حالی که از نگاه ماکیاولی و بیکن، دین یک نیروی بالقوه وحدت بخش به شمار می آمد از منظر

اندیشمندان برجسته روشنفکری در فرانسه، دین یک مانع اصلی روبروی سامان دهی خردمندان جامعه بود. آنها کاربرد عقل و شناخت قوانین طبیعت را وسایل اصلاح اجتماعی می‌دانستند (مک للان، ۱۳۸۰: ۱۷).

اندیشمندان جنبش روشنگری طلایه داران فکری انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه بودند و از نتایج مستقیم انقلاب بود که واژه ایدئولوژی برای نخستین بار باب شد. خالق این واژه، آنتوان دستوت دوتراسی بود. او هنگامی که انقلاب هنوز در اوج خود بود به عضویت انیستیتو ناسیونال درآمد یعنی انجمنی متشکل از دانشمندان و فیلسوفان که وظیفه بازسازی اجتماعی فرانسه را از لحاظ نظری برعهده داشتند. تراسی در بخش علوم اخلاقی و سیاسی انیستیتو، در قسمت تحلیل دریافتهای حسی و ایده‌ها کار می‌کرد. ناپلئون، پیش از آن که عهدنامه‌ای را با کلیسا امضا کند و قبل از آن که استبداد فزاینده او باعث سلب حمایت وی از این موسسه شود. از این موسسه بطور مختصر حمایت می‌کرد و عضویت افتخاری آن را داشت و حتی از تراسی دعوت کرد که به عنوان سرباز در جنگ مصر او را همراهی کند (ایگلتن، ۱۳۸۱: ۱۱۴).

دوتراسی عقیده داشت که یک تحقیق منطقی درباره عقاید، که فارغ از پیشداوری دینی یا متافیزیکی باشد، می‌تواند بنیان یک جامعه عادل و خوشبخت را تشکیل دهد. زیرا تحقیق درباره عقاید فردی، نشانگر خاستگاه مشترک آن عقاید در نیازها و آمال عمومی بشر است. این نیازها، چارچوب قوانین جامعه را بر مبنای طبیعی شکل می‌دهد. چرا که بنیانهای طبیعی و اجتماعی بر یکدیگر منطبق هستند. این تطابق از راه ارزیابی معقول خاستگاه عقاید توسط ایدئولوژی آشکار خواهد شد. لذا مفهوم ایدئولوژی به لحاظ خاستگاهش، جنبه مثبت و متری داشت. با این حال از نگاه

ناپلئون به سرعت جنبه منفی پیدا کرد. همزمان با تکامل حکومت او به سمت یک امپراطوری که از پشتوانه یک مذهب رسمی (کلیسای کاتولیک) بهرمنند بود. انتقاد از ایدئولوگ‌های لیبرال و جمهوری خواه - که واژه ایدئولوگ در مورد آنها به کار می‌رفت - امری گریز ناپذیر شد. ناپلئون حتی تقصیر عقب نشینی نیروهای خود را از مسکو به گردن آنان انداخت. ناپلئون در ۱۸۰۲ بخش علوم اخلاقی و سیاسی انیستیتو ناسیونال را تعطیل کرد و اعضای آن را به کار تعلیم تاریخ و شعر گماشت (ایگلتن، ۱۳۸۱: ۱۱۵).

در خلال سده نوزدهم همگرایی میان واژه ایدئولوژی و محتوای منفی آن کامل گردید. اما طی شدن این راه بدون پیچیدگی نبود. اصطلاح ایدئولوژی مدتهای مدید هم به عنوان علم عقاید و هم به عنوان نظریه‌ای خیالی و غیر واقع بینانه همچنان اهمیت ناچیزی داشت. در عین حال، انتقاد از دین و متافیزیک - ، مهمترین پیشینه مفهوم منفی ایدئولوژی - بدون داشتن هیچ پیوند صوری با اصطلاح ایدئولوژی، همچنان گسترش می‌یافت. در واقع، دو خط عمده اندیشه‌ای که از سنت انتقادی عصر جدید پیروی می‌کند، یعنی اثبات‌گرایی «پوزیتیویسم» فرانسوی و انگاره‌گرایی «ایدئالیسم» آلمانی هنوز نقدشان با مفهوم ایدئولوژی رابطه ندارد (لارین، ۱۳۸۰: ۲۶).

اگوست کنت (۱۷۹۸-۱۸۵۷)، یکی از بنیانگذاران پوزیتیویسم، نقد خود را در مسیرهایی گسترش می‌دهد که بیکن دو قرن پیش از آن ایجاد کرده بود. همان‌گونه که بیکن بر ضد بتها مبارزه می‌کرد و می‌خواست علمی بیافریند مبتنی بر مشاهده تجربی، کنت درصدد بود که علم را از بند تخیل برهاند تا بتواند قوانین طبیعی تغییر

ناپذیر همه نمودها را کشف کند. او معتقد بود همچنان که نوع بشر از طریق سه مرحله معین پیشرفت می کند که هر مرحله آن مبتنی بر دستاوردهای مرحله پیشین است. دانش علمی نیز مراحل تحول مشابهی را پشت سر می گذارد. همه رشته‌های گوناگون در آن واحد از عهد الهی، به عهد مابعدالطبیعی، و سرانجام به عهد علوم اثباتی گذر می‌کنند (آرون، ۱۳۷۷: ۹۰). اما علوم گوناگون به نسبت‌های متفاوتی پیشرفت می‌کنند. هر دانشی که عمومیت سادگی و استقلال آن از انواع دیگر دانش بیشتر باشد زودتر به مرحله اثباتی می‌رسد و علوم اجتماعی که از همه علوم دیگر پیچیده تر است و پیدایش آن بیشتر از هر علم دیگری به تحول همه علوم پیشین وابسته است در بالاترین پله سلسله مراتب علوم جای دارد (کوزر، ۱۳۷۳: ۳۱-۱۸).

ایدئالیسم آلمانی نیز هرچند در راستائی کاملاً متفاوت، بدون بکار بردن اصطلاح ایدئولوژی به انتقاد از دین ادامه می‌دهد. توجه هگل به رابطه میان فلسفه و دین که در سر تا سر زندگیش (۱۷۷۰-۱۸۳۱) ادامه داشت برای نقدی بنیادی تر و ژرف تر - با وجود ابهام ذاتیش - مقدماتی را چید. منظومه فلسفی هگل سه جزء اصلی داشت که شامل منطق، فلسفه طبیعت و فلسفه ذهن بود. هر یک از این سه جزء با یکی از تجلیات سه گانه چیزی که « مثال » یا « روح مطلق » نامیده می‌شود، همراه است. روح یا عقل در دنیای زمان و مکان جای دارد بنابراین این تاریخ بشر داستان تحقق روح یا عقل، از رهگذر مراحل مختلف تکاملی است (هگل، ۱۳۳۶: ۱۸۶).

هگل از سوئی گمان می‌کند که موضوع فلسفه و الهیات یکی است، و آن عبارت است از مطلق یا درست تر بگوییم، رابطه میان متناهی و نامتناهی (هگل، ۱۳۶۶:

۱۳۵). از سوی دیگر او از خصلت منفی‌ای، که شکل‌های مشخص و تاریخی دین پیدا می‌کنند، نیز آگاه است. بدین ترتیب تغییر شکل مسیحیت به نظامی جزم اندیش و سلطه جو برای نخستین بار عامل اصلی بیگانگی انسان از خویشتن حقیقی خود توصیف می‌کند. اما این تضاد غیر قابل حل نیست فلسفه باید، نه از طریق تائید شکل منسوخ تاریخی مسیحیت بلکه به وسیله توضیح تکامل دیالکتیکی تقابل میان نامتناهی و متناهی به فریاد مسیحیت برسد و برای اصول آن دلایل عقلی بتراشد.

ابهام‌های نمودار در اندیشه هگل را تعدادی از پیروان او، موسوم به هگلیان چپ در انتقادی بنیادی از دین رفع کردند. مهم‌ترین و با نفوذترین این پیروان، لودویگ فوئر باخ (۱۸۰۴-۱۸۷۲) بود که به جای ایدئالیسم هگل، برداشت خود را از ماتریالیسم قرار داد و به صراحت اعلام کرد نقطه آغاز مطالعه انسان باید انسان واقعی باشد که در دنیای مادی واقعی زندگی می‌کند. نوشته‌های فوئر باخ به مذهب محدود ماند او با واران‌سازی اندیشه ایده‌آلیستی هگل کوشید نشان بدهد که الوهیت محصول وهم آمیز واقعیت است. نتیجه دیدگاه فویرباخ این بود که مذهب بازنمایی نمادین آرزوهای بشری است و تنها راه از بین بردن از خود بیگانگی انسان، رمززدایی از مذهب و قرار دادن آن بر برپایه ای عقلانی بود (گیدنز، ۱۳۷۸: ۸۴).

انتقاد فویرباخ از دین بسیار عمیق تر از نظریه دغلبازی کشیشی - نظریه اکثر دانشمندان عصر روشنگری- بود. در حالی که نظریه دغلبازی کشیشان، علیه پیشداوریهای دینی که گویی از خارج بر مردم تحمیل می‌شوند مبارزه می‌کرد، نظریه فویرباخ به رابطه بسیار ژرف تری میان دین و ذات انسان پی برد. دین دیگر

پدیده مطلق و مستقلی تصور نمی شد که بتواند جهل و تیره بختی مردم را توضیح دهد. فویرباخ رابطه را وارانه کرد و دین را با ذات انسان توضیح داد، پس دین یک اساس واقعی دارد، نه اختراع دلخواه کشیشان ریاکاری است که می‌کوشند مردم را بفریبند و نه اعتقادی یکسره غیر عقلانی است. این مهم‌ترین نقطه عطف در نقد دین است زیرا نظام موجیبت را واژگونه کرد و امکان داد خود دین به اعتباری غیر از دروغ، فریب یا تخیل بوالهوسانه تبیین شود تا این حد، دین پیامدهای بسیار زیادی برای پیدایش مفهوم ایدئولوژی دارد.

مارکس این استنباط را از آن رو مورد انتقاد قرار داد که شور دینی را از تاریخ انتزاع می‌کند و آن را - به عنوان چیزی به خودی خود مستقل - ثابت می‌انگارد. به گفته او « فویرباخ در نمی یابد که شور دینی خود فراورده ای است اجتماعی و فرد متزعی که او به تجزیه و تحلیل وی می پردازد تعلق به شکل خاصی از جامعه دارد.» (مارکس، بی تا: ۸). اصطلاح ایدئولوژی سرانجام با مارکس به پایه نقد دین رسید و از آن هم فراتر رفت و به این ترتیب سرشت منفی و انتقادیش را نمایاند. سرانجام مارکس به مفهوم عامی از ایدئولوژی رسید که، نه فقط روی مضمون منفی آن تاکید نهاد بلکه با وارد کردن عنصر قاطع جدیدی در تعریف آن یعنی اشاره به تضادهای تاریخی در جامعه، بر نیروی انتقادی اش نیز افزود.

از ماکیاولی و بیکن تا کنت و فویرباخ، پدیده ای که تحت نام بت، پیشداوری، دین، یا ایدئولوژی تجزیه و تحلیل می‌گردید تقریباً همیشه نوعی کژدیسی روان شناختی و مساله‌ای در سطح شناخت انگاشته می شد. رابطه میان کژدیسیهای ذهنی

و تحول تاریخی مناسبات اجتماعی آدمیان در نظر گرفته نشده بود. کژدیسپهای ایدئولوژیک بر پایه انفعالات، خرافه پرستی‌ها، منافع فردی، پیشداوریهای دینی یا از خودبیگانگی ضروری آدمیان تبیین می‌شدند، اما هرگز به تضادهای اجتماعی که از لحاظ تاریخی ضروری بودند مرتبط نمی‌گردیدند. نظریه دغلبازی کشیشی با تاکید گذاشتن بر دروغهای آگاهانه و دوز و کلکهای روحانیون، شکلی افراطی از این روان شناسی گرایی را مطرح می‌کرد. این نظریه می‌توانست بدبختی بشر را با هستی دین توضیح دهد، اما نمی‌توانست دین را جز به عنوان قصه‌ای جعلی تبیین نماید. فویر باخ از این هم پا فراتر نهاد و دین را بر ذات انسان توضیح داد.

اما وقتی که مارکس مفهوم ایدئولوژی خود را به وجود آورد حتی از این مردم شناسی فویر باخی هم فراتر رفت و دین را به عنوان فراورده‌ای اجتماعی تعبیر کرد. در حقیقت نقد ماتریالیستی پدیده‌های دینی آنها را با نگرشی تاریخی مطالعه نکرده بود. ایدئولوژی و خرد همچون نمودهایی غیر تاریخی جلوه می‌کردند که در پهنه نظری با یکدیگر در کشمکش بودند. به همین دلیل آموزش و پرورش درمان کژدیسپهای ایدئولوژیک محسوب می‌شد. مارکسیسم گرایشهای فرانسوی و آلمانی را یکی کرد یعنی اینکه مفهوم ایدئولوژی را در سرلوحه گفتمان سیاسی قرار داد. مارکس کوشید تا تحولات صورت گرفته در عقاید اجتماعی و سیاسی را از حیث تقسیم بندیهای اجتماعی تبیین نماید. این تقسیم بندی‌ها زائیده شیوه‌های مختلفی بودند که افراد بشر از طریق آنها ایجاد کرده بودند. بعدها بویژه از طریق انگلس سنت پوزیتویستی دوتراسی یعنی تلاش برای ایجاد یک علوم اجتماعی واقعی اهمیت بیشتری یافت. به هر تقدیر تا چند دهه پیش مطالعه ایدئولوژی هر چند که بصورت

یک باور درآمده بود اما اصولاً در انحصار آن کسانی بود که خود را به گونه‌ای با سنت مارکسیسم ربط می‌دادند. با این حال مطالعه علمی درباره ایدئولوژی به شیوه دوتراسی از تجدید حیاتی توانمند در غرب پس از جنگ جهانی دوم - به ویژه در ایالات متحده - بهرمنده شد. بلایی که جنبش نازی بر سر دنیا آورد، سرخوردگی افراد بی شمار از زیاده طلبی های استالین و کمونیسم شوروی که به عنوان یک تهدید خطرناک برای دموکراسی به شیوه غربی به شمار می‌آمد. باعث شد که در میان نویسندگان علاقه ای برای تبیین خاستگاه و قدرت افکار مزبور به وجود آید (مک للان، ۱۳۸۰: ۲۲).

نسبت سنجی ایدئولوژی و تاریخ

چنانکه گفته شد ایدئولوژی اغلب به عنوان نظام اعتقادی تعریف می‌شود که بر تحلیلی از گذشته مبتنی بوده و متضمن دستورالعملهایی برای سیاستگذاری است. این اعتقادات در فضایی تاریخی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به ظهور می‌رسند نه در نظامی متافیزیکی که از اینگونه شاخصه‌ها فراتر می‌رود. از طرفی از آنجا که ایدئولوژی بر تحلیلی از گذشته مبتنی است این تفسیر گذشته نشان می‌دهد که چگونه این گذشته، وضعیت کنونی فرد و گروه را به وجود آورده و شکل بخشیده است. از این تفسیر نظریه ای در باب تحول اجتماعی که تحولات اجتماعی آینده را پیش بینی می‌کند، نتیجه گرفته می‌شود.

از آنجا که ایدئولوژیها برنامه‌هایی که جامعه را در جهت مطلوب حرکت می‌دهند تعیین می‌کنند، جنبه دستوری دارند. اگر چه برخی از ایدئولوگها در صدد ایجاد

جهان بینی‌ای برآمده‌اند که از فضای فرهنگی ویژه فراتر رود اما افکار آنان عموماً برگرفته از تاریخ بوده و این تمایل را نشان می‌دهد که تفسیری از گذشته‌ای خاص، اعتبار جهانی یابد. در واقع میراث فرهنگی خاص گروهی که ایدئولوژی را پذیرا می‌شود، اغلب موجب می‌شود تا ایدئولوژی به طور چشمگیری تغییر شکل یابد. مثلاً صورت چینی مارکسیسم و خط مشی‌های برخاسته از آن منعکس کننده میراث فرهنگی و شرایط محیطی، جغرافیایی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی چین است.

ایدئولوژی چون به عمل توجه دارد و نظری محض نیست، از آن برای هدایت سیاست‌گذاری‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و تربیتی استفاده می‌شود. حتی از آموزش و پرورش نهادینه شده بویژه تحصیلات رسمی به صورت ابزاری برای نیل به این سیاستها استفاده می‌شود. از ایدئولوژی برای مشروعیت بخشیدن به شیوه نگرش، آرمانها، برنامه‌ها و اعمال گروهی بهره‌گیری می‌شود. به نظر نمی‌رسد که توجیه یا مشروعیت ایدئولوژی برپایه مصالح خاص شخصی یا گروهی صورت پذیرد، بلکه متضمن تمسک به مرجعی عالی‌تر و بظاهر قابل تعمی تر است. غالباً برای مشروعیت بخشیدن به سیاست‌ها و عملکردها به اسطوره و تاریخ تمسک به عمل می‌آید (گوتک، ۱۳۸۰: ۶-۲۰۵).

در درجه نخست، ایدئولوژی گذشته گروه را بررسی می‌کند، گروه ممکن است شامل شهروندان یک ملت همچون ایران، آلمان یا روسیه باشد یا مراد از گروه می‌تواند اعضای طبقه اجتماعی - اقتصادی خاصی همچون طبقه کارگر یا طبقه متوسط باشد یا گروه ممکن است شامل اصناف شغلی و حرفه‌ای مانند معلمان، روحانیان یا

پزشکان گردد. ایدئولوگ « نظریه پرداز » گذشته گروه را به منظور تفسیری که روشن کننده موقعیت زمانی و مکانی گروه باشد و به عضویت در گروه معنی و مفهوم بخشد بررسی می‌کند. به این ترتیب این تفسیر برای اعضای گروه نوعی هویت مشترک و همبستگی به وجود می‌آورد. مولفه تفسیری ایدئولوژی که علاوه بر تفسیر گذشته، موقعیت کنونی گروه را نیز به منظور تعیین خط مشی آینده ارزیابی می‌کند عنصر مهم ایدئولوژی را تشکیل می‌دهد. این مولفه بر شکل‌گیری معتقدات و اعمال آنها در تعیین سیاست‌ها اثر می‌گذارد. وجه تفسیری گویای آن است که تفسیر صحیحی از نظام عقیدتی، راهنمای عمل نظام در گروه است.

تفسیر ایدئولوژیک گذشته ممکن است از نظر تاریخی دقیق باشد یا نباشد. ایدئولوژیست، گذشته گروه را به منظور انجام تفسیر یا توجیه خاص مطالعه می‌کند این معنی پژوهشی بغایت گزینشی، اغلب به دیدگاه مخدوشی از تاریخ منتهی می‌شود که غالباً موجب آمیخته شدن اسطوره با تاریخ و پندار با واقعیت می‌گردد. ایدئولوژیست با اعمال روشی که مورخ آن را به عنوان اکنون باوری محکوم می‌داند از گذشته برای تهیه توصیفی از نحوه شکل‌گیری حال گروه بهره می‌گیرد. اگر لازم باشد ممکن است وقایع گذشته طوری سازمان داده شوند که با اصل از پیش مفروضی که برنامه حال یا آینده را توجیه می‌کند، همخوانی داشته باشند. به طور نمونه جان لاک در نظریه سازی کلاسیک به وضع طبیعی استناد جست که در آن «انسان‌ها در کارها و نظم و ترتیب دادن به داری‌ها و شخص خود، همانطور که مناسب می‌دانند آزادی کامل دارند و تنها قانونی که بر آنها حاکم است قانون طبیعت است. در این وضعیت، انسانها نه نیازمند اجازه گرفتن از کسی و نه تابع اراده

شخص دیگری هستند. وضعیت طبیعی همچنین وضعیت مساوات و برابری است وضعیتی که در آن همه قدرت و اختیارات قانونی دو سویه است و هیچ کس نسبت به دیگری برتری ندارد.» (لاک، ۱۳۸۷: ۷۳). اگر چه تعیین جایگاه چنین وضع طبیعی در محدوده دوره مشخصی از تاریخ غیر ممکن است مع الوصف از وضع طبیعی افسانه‌ای به عنوان منشا و خاستگاه آموزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی که مدعی تقدم فرد بر جامعه هستند بهره‌گیری شد.

آنگاه که ایدئولوگ از گذشته برای ایجاد حس همبستگی و هویت گروهی بهره‌گیری کرده باشد، ارزیابی شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و تربیتی گروه میسر می‌گردد. مثلاً می‌توان نحوه جهت‌گیری ارزشی طبقه متوسط اروپا را که بر ارزشهایی همچون فردیت، رقابت، حق مالکیت و حکومت انتخابی مبتنی است بر اساس تاریخچه مبارزه این طبقه علیه اشراف و حکومت سلطنتی سرکوب‌گر که با این ارزشها معارضه داشتند، تبیین و توجیه نمود. مثال دیگر از کاربرد گذشته برای تبیین موقعیت فعلی می‌توان از مفاهیمی که برخی از مردمان تحت ستم پدید آورده‌اند، به دست داد. مثلاً باسکهای اسپانیا خود را چنین ورنانداز می‌کنند که روزگاری تاریخ با عظمت و ممتازی داشتند. حوادث تاریخی موجب شدند که این فرهنگ باسابقه درخشان‌شان در فرهنگ اسپانیایی محصور مانده و تحت شعاع آن قرار گیرد. به این ترتیب بخشی از جنبش آزادی یا خودمختاری باسک از تلقی مردم آن نسبت به گذشته نشأت می‌گیرد. این ایده تاریخی یا اسطوره‌ای که گروه نژادی یا قومی خاص به واسطه آنکه در گذشته سرکوب شده اکنون درصدد تأمین آزادی از دست رفته

خویش بر آمده است نیروی محرکه مهمی از ایدئولوژی ناسیونالیسم قومی معاصر به شمار می آید.

در هندوستان داستان مبارزات گاندی برای استقلال آن کشور شخصیتی قهرمانی پدید می آورد که به طور شور انگیزی جوانان هندی را هم به گذشته و هم به زمان حال مرتبط می کند. از همین نمونه چهره مارتین لوتر کینگ برای سیاه پوست امریکایی است او نیز به شخصیتی قهرمانی بدل می شود که تبلور ارزشهایی است که پیروی از آنان برای جوانان سیاهپوست ارجمند است. بخش مهمی از ایدئولوژی ناسیونالیسم قومی این است که احساسی درباره عظمت و شکوفایی از دست رفته در نسل جوان پرورش یابد و زنده نگهداشته شود تا لحظه رهایی از چنگال ستمگر فرا رسد. بسیاری از ملت های مستعمره سابق افریقا و آسیا تمایل دارند که به نقطه ای از روزگار گذشته خود اشاره کنند که امپریالیستهای اروپایی ملت بزرگشان را مقهور ساخته فرهنگ غنی آنها را منکوب کردند. در چنین کشورهایی ایدئولوژیها بر عظمت نهفته ای تأکید می نهند که باید به منظور بیداری و توسعه ملی احیا شده و به کار گرفته شود.

در پیوند زدن زمان گذشته به حال، فرایندهای تربیتی اهمیت زیادی پیدا می کنند. منابع غیررسمی آموزش و پرورش مانند رسانه های همگانی نقش وسیله را برای ایجاد حلقه های رابط بین عظمت گذشته وضعیت فعلی و آنچه باید باشد ایفا می کنند. وظیفه آموزش و پرورش نهادینه شده در مدارس ایجاد حس هویت گروهی در اذهان کودکان یعنی اعضای نارس جامعه است تا آنان را با گذشته متصل سازد.

در چنین پیوندی اسطوره‌ها، داستانها و حماسه پردازیها مخصوصاً مفید خواهد بود (گوتک، ۱۳۸۰: ۱۵-۲۱۴).

به عبارتی یکی شدن هویتها به وسیله یکی شدن تاریخیتها، اهمیت تاریخ را برای هر جامعه ای نشان می‌دهد و بیشترین استفاده و سوءاستفاده از تاریخ نشان می‌دهد. حکومتها برای محافظت از اینکه تنها تاریخ مناسب عموم مردم باید در اختیار آنها قرار گیرد تاکنون از هیچ کوششی فرو گذار نکردند. حکومتهای محدودی از هر نوع - دینی یا سیاسی - می‌توانند در مقابل میل شدید شکل دادن به نگرشهای اعضای جامعه خود مقاومت کنند (استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۰۳). مورخان وظیفه عمومی دارند تا از این تلاشها پرده بردارند.

در طول تاریخ می‌توان نمونه‌های بسیاری از این برداشتهای ایدئولوژیکی از تاریخ ارائه داد. شاید یکی از زیانبارترین این تفسیرها را ما در دوره‌ای می‌بینیم که شماری از متفکران آلمانی، از جمله یوهان گات لیب فیخته (۱۷۶۲-۱۸۱۴) فیلسوف و فردریش ماینکه (۱۸۶۲-۱۹۵۴) مورخ، به دیدگاه برتری اخلاقی دولت چسبیدند. بطوریکه در سال ۱۸۰۷ فیخته ادعا کرد که در روابط بین الملل هیچ حق و قانونی جز حق قوی تر وجود ندارد در واقع او دولت و نه مسیحیت و خانواده را به آموزگار اخلاقی و دینی ملت آلمان تبدیل کرد. (Igges, : با اینکه هم تاریخ ریشه‌های تاریخ باوری را نوشت و چندین کتاب دیگر درباره تاریخ فرهنگی را به مفاهیم و تصورات سیاست بدون اخلاق اختصاص داد. از دیدگاه او دولت معیارهای اخلاقی خاص خود را داشت که در چارچوب آن معیارها نمی‌توانست کار

خطایی بکند. زیرا آنچه از ماهیت عمیق فردی یک موجود سرچشمه بگیرد نمی‌تواند غیراخلاقی باشد. (همان: ۲۰۳). او فقط پس از مصیبت‌های نازیسیم و نابودی آلمان قدیم در جنگ جهانی دوم در ارزشهای خود تجدید نظر کرد. قدرت پرستی و دولت پرستی را کنار گذاشت و به ارزشهای فرهنگ عالی تجلی یافته در گوته که شاید بزرگترین شخصیت آلمان باشد روی آورد. (Cannon, : -)

هر نوع ایدئولوژی تاریخ‌نگری خاص خود را دارد. از منظری دیگر نمی‌توان چیزی را بر زمینه محکم و مطمئن - یا حداقل بر مبنایی که خیلی هم مورد اختلاف و اعتراض نباشد - بنیان نهاد مگر با توسل به سه عامل: ۱- عالم غیب ۲- عقل ۳- گذشت زمان و تاریخ.

۱- عالم غیب: محکمترین تکیه‌گاه هر نوع تفسیری ملکوت‌اعلی یا عالم غیب است که از هرگونه حجت و دلیلی بی‌نیاز است و - حجت آن خواست خداست ° و با آن نمی‌توان مخالفت کرد مگر به کمک عالم غیب دیگری.

۲- عقل: عقل کمتر قابل اطمینان است، زیرا حوزه‌هایی که عقل بتواند در آن به وحدت نظر برسد ° جز در مورد ریاضیات - بسیار محدود است.

۳- گذشت زمان و تاریخ: گذشت زمان و تاریخ از جهت اخلاقی تکیه‌گاه خوبی است، ولی در هر لحظه می‌توان آن را به سوال گذاشت: احترام به حق کسانی که چیزی را از اول در تصاحب داشتند، احترام به پیشینیان، قبول آداب و رسوم که از قبل رایج بوده و غیره. همه این احتجاجات و شواهد پذیرفتنی ولی پا در هوا هستند، زیرا هر لحظه ممکن است کسی زمان تازه‌ای را مبدا قرار دهد.

ایدئولوژی نمی‌تواند خود را به عالم ملکوت یا عالم غیب بیاویزد. زیرا در حوزه دنیوی ظاهر می‌شود. نمی‌تواند بر عقل استوار شود؛ زیرا دربرگیرنده پرسشهایی است درباره ارزشها که از جهت عقلی پاسخی برای آنها وجود ندارد. تنها گذشت زمان یعنی تاریخ برایش می‌ماند.

بنابراین ایدئولوژی به تاریخ رنگ اسطوره‌ای می‌زند. هر چند که تاریخ نه مقوله‌ای اسطوره‌ای و نه ایدئولوژیکی است. مثلاً تاریخی را که ناسیونالیسم به وجود آورده است، در نظر بگیرد. این تاریخ مقطع خاصی از تاریخ بشر را که « ملت » هست در نظر می‌گیرد. در زمینه تاریخ علمی، همه چیز به مسئله مورد بحث وابسته است. با پیدایی ملت، تاریخ جهان محوری پیدا می‌کند و این همان محوری است که تمام رویدادها به دور آن شکل می‌گیرد، و بدان معنی می‌دهد (بشلر، ۱۳۷۰: ۵۱-۲۵۰).

دلیل تمایز تاریخ علمی از چنین تاریخ ناسیونالیستی این نیست که به رویدادها بهایی نمی‌دهد، بلکه از این جهت است که به هیچ رویداد خاصی بها نمی‌دهد. به عبارتی هیچ دیدگاه محوری وجود ندارد که بگوید این تاریخ از سایر تاریخها برتر است. اگر چنین دیدگاهی هم وجود داشته باشد دیدی است مذهبی و یا در جهان دنیوی شده امروز دیدی ایدئولوژیکی است. تصدیق اینکه تاریخ واقعی تاریخ طبقات زحمتکش است یا تاریخ اقتصاد یا تاریخ زورمندان و اقویا خصلت ایدئولوژیکی دارد. برای تاریخ علمی ملتها واقعیت تاریخی محسوب می‌شوند. ولی فقط مرحله‌ای مشخص از تاریخ بشریت را در بر می‌گیرند حتی در طول این مرحله هم ملتها اساس همه چیز نیستند.

نمونه هایی از کارکردهای ایدئولوژیک تاریخ

تأکیدات سیاسی در تاریخ و رویکردهای ایدئولوژی به تاریخ مورد توجه دانشمندان زیادی در طول تاریخ قرار گرفته. نمونه بارز این موضوع خوان لوئیس ویوس است که در اواسط سده شانزدهم، اولویت‌های وطن پرستانه تاریخ نگاران ملی گرای اروپایی را به نقد می‌کشد. او ضمن اذعان به این موضوع که فرانسویان از فرانسه، ایتالیایی‌ها از ایتالیا، اسپانیایی‌ها از اسپانیا، آلمانیها از آلمان و انگلیس‌ها از انگلیس و بقیه به همین سان به خاطر ملتی خاص می‌نویسند. اظهار می‌دارد که نویسندگان این تواریخ تصور می‌کنند که تنها تکلیفی که به عهده دارند دمیدن به درون آن ملت تا حد توان است و چشمان خود را نه به روی حقیقت، که به آوازه آن ملت می‌کشایند. ویوس الگوی کلی این مورخان را: تاکید، انبساط، آرایش، تجلیل در صورتی که ملت کار فوق العاده‌ای انجام داده باشد و در مقابل: پوشاندن، بالا بردن، کاستن از تقصیر، دفاع و بخشیدن اگر به شکلی ننگین عمل کرده باشد (ساگیت، ۱۳۷۹: ۷۷).

تأکیدات سیاسی و رویکردهای ایدئولوژیک به تاریخ به ویژه در سده بیستم آشکارا و به خوبی تبلیغ شد، مخصوصاً زمانی که بازنویسی با انگیزه ایدئولوژیک تاریخ همه گیر شد. از جمله این برداشتهای ایدئولوژیک، برداشت ایدئولوژی سوسیالیسم ملی آدولف هیتلر (نازیسم) است که نمایانگر برداشتی از تاریخ آلمان است که بر افسانه برتری نژادی آریا (آلمانی) استوار است. هیتلر با قائل شدن ماهیتی غریزی برای، خاک و خون، مضمون ماهیت قومی را پیش کشید. او مدعی بود که نظریاتش درباره نژاد، خون و خاک، فضای حیاتی، ریشه کنی یهودیان و تسخیر جهان- نظریاتی که

نازیها بعدها تلاش کردند آنها را بطورهولناکی جامه عمل بپوشانند - مبتنی بر مطالعه‌اش درباره تاریخ بوده است (استنفورد، ۱۳۸۲: ۳۷۱). او می‌گفت: « تاریخ دلایل بیشماری برای اثبات این مدعا بدست می‌دهد و ثابت می‌کند که وقتی نژاد آریایی خون خود را با خون اقوام فرودست مخلوط کرد به تمدن آن شکست وارد آمد. سکنه آمریکای شمالی غالباً از نژاد ژرمن می‌باشند و چون با اقوام پست محلی کمتر اختلاط کرده‌اند. انسانیت و تمدنی غیر از آنچه در امریکای مرکزی و جنوبی هست دارا می‌باشند زیرا که اهالی امریکای مرکزی و جنوبی به دلیل اختلاط با سکنه نخستین آن مرز و بوم پایه ارزش خود را اندکی خلل رسانیده‌اند.» (جهانسوز، ۱۳۱۷: ۶۷). به نظر او « اگر عالم انسانیت را به سه طبقه تقسیم کنند یکی کسانی باشند که تمدن را خلق کرده‌اند و دیگر کسانی که آن را پاس داشته‌اند و سه دیگر کسانی که آن را بباد داده‌اند طبقه اول مصداقی جز نژاد آریایی ندارد » (همان : ۷۲). برداشت او از برتری نژادی قوم آلمانی برای تبیین تاریخ آلمان و ایجاد رسالتی به کار گرفته شد که بر پایه آن ملت آلمان می‌بایست نظم نژادی نوینی را در اروپا تأسیس کند. آدولف هیتلر تاکید می‌کند که تاریخ نباید به صورت یک فهرست فراگرفته شود، باید الهام ببخشد. تاریخ باید به صورت مبارزه‌ای مداوم علیه دسیسه چینی‌های مردم پست‌تر برای ابقای پاکی نژادی، نشان داده شود. بخصوص باید بخش قهرمانان آلمانی مطالعه شود. بنابراین در این تاریخ آرمان ملتی متمایز، بزرگ و متحد از عصر رومی‌ها، از طریق شخصیت‌های قهرمانی مانند شارلمانی، لوتر، بیسمارک، تا شخص هیتلر که تاریخ شکوهمند با او به اوج می‌رسد، تکامل می‌یابد. در این میان اهمیت وقایع بیرون آلمان را می‌توان به حداقل رساند، تا به این ترتیب، انقلاب

فرانسه، برای مثال، از دروس مطالعاتی تاریخ حذف شود تا حدی به این دلیل که انقلاب لوتر به هر حال پیش از آن به وقوع پیوست و تا حدی به این دلیل که مبادا وسوسه پرداختن به بحث‌های فلسفی مربوط در حیطه نظریه سیاسی شکل بگیرد (ساگیثت، ۱۳۷۹: ۷۸).

در همین رابطه می‌توان نمونه‌ای هم از تاریخ ایران مورد توجه قرر داد. در دوران پهلوی اول مولفان کتابهای درسی تاریخ با داشتن اندیشه ناسیونالیسم باستانگرایی این دوران، برای شناساندن گذشته ایران از تمامی عناصر فرهنگی عصر باستان، خواه دین و خواه سیاست، بهره می‌گرفتند تا بتوانند میهن پرستی و غرور ملی را ایجاد و افزایش دهند. ناسیونالیسم این روزگاران به شکل‌های باستانگرایی، شاه پرستی و میهن دوستی در کتابهای تاریخ تبلور و نمود یافت. اختصاص صفحات بیشتر به شرح تاریخ ایران باستان و برجسته سازی این دوران با تمجید از پادشاهان و ذکر صفات آنان، بخصوص توجه به گسترده‌گی مرزها که به منظور ارائه گذشته‌ای پر افتخار از ایران صورت می‌گرفت. از جمله ویژگیهای کتابهای درسی تاریخ بود. اهمیت دادن به نژاد آریا و ایجاد حس برتری نژادی با ذکر افتخارات آریایی و تأکید بر تفوق نژاد سفید در کتابهای تاریخی، بازتابی از تفکر باستانگرایی حاکمیت محسوب می‌شد.

در برخی از کتابهای درسی تاریخ ابتدایی، بخشی را به تعریف تاریخ و لزوم مطالعه و بهرمندی و سودمندیهای آن اختصاص داده بودند. تاریخ در این کتابها به ذکر رخدادهای ایران در دوران باستان منحصر می‌شد. بر همین اساس آمده است: «بر

ماست که بر وقایع ایران که وطن عزیز ماست، آشنا شده و به گذشته با شرافت ایرانیان باستان، که نیاکان، ما هستند پی ببریم. این مقصود به وسیله تاریخ حاصل می‌شود.» (قویم، ۱۳۰۷: ۸). آنچه درباره سلسله‌های دوران اسلامی ارائه شده، بیان احیای شعایر ملی و گسترش مرز هاست، از همین رو، سامانیان را زنده کننده آیین‌های باستان (که در روزگار استیلای عرب از بین رفته بود) می‌شناختند (همان: ۳۴). و سلجوقیان را به سبب رساندن قلمرو ایرانیان به حدود دوره ساسانیان، با عظمت می‌خواندند (همان: ۳۷). و نادر شاه را از شاهنشاهان سترگ ایران و کشور گشای نامی دنیا معرفی می‌کرد (همان: ۵۱).

پیوند میان میهن دوستی و شاه دوستی و باستانگرایی به این مفهوم که میهن دوست باید شاه پرست نیز باشد در متن کتابهای تاریخی تعبیه شده و نسبت دادن ویژگیهای فره‌مندی «کاریزمایی» به رضا شاه و قداست بخشی به وی همچون نجات دهنده کشور و برانگیخته شدن از سوی خدا به منظور اعتبار دهی و مشروعیت بخشی، به حاکمیت پهلوی در همین راستا عرضه شد (وطن دوست و دیگران، ۱۳۸۸: ۲۰۲).

نمونه دیگر از این چنین تاریخنگاری ایدئولوژیک را می‌توان در محو تروتسکی که یکی از تئوریسین‌ها و مبارزان انقلاب روسیه بود از تاریخ رسمی انقلاب ۱۹۱۷ و جایگاه برجسته‌ای را که به استالین داده شد، مورد توجه قرار داد. یکی از طنزهای تاریخ این است که این رویکرد ایدئولوژیک به تاریخ دامن خود استالین را هم گرفت و نقش استالین در تاریخ روسیه، از آن زمان تا فصل پایین کشیدن مجسمه‌ها

و باز بینی کتابهای تاریخی، پیوسته مورد ارزیابی قرار گرفت تا اینکه کمابیش کاملاً محو شد (ساگیت، ۱۳۷۹: ۸۰-۷۹).

در جهت کاهش رویکردهای ایدئولوژیک به تاریخ در سراسر جهان کارهایی انجام شده بر این اساس در ۱۹۹۲ جشن های سالگرد کشف آمریکا، به عنوان دستاورد کلمب، از دیدگاهی غیر اروپایی از نو بررسی شد. در استرالیا نیز گذشته آبورجین ها از اقوام بومی این قاره که مدتها به عنوان مردمی بی تاریخ در نظر گرفته می شدند و کشتار وسیع شان هیچ کجا به درستی ثبت نشده بود به یاری سنت شفاهی آنان دوباره مورد باز بینی قرار گرفت. در افریقا از زمان استقلال، تاریخ ابزار مهمی برای کوچک جلوه دادن روانشناسی استعماری و وابستگی بوده است. به منظور متعادل کردن دلمشغولی های ملی گرایانه، برخی از تاریخ نگاران خود آگاهانه کوشیده اند تا در سر تا سر آثارشان به ارتقا آرمانهای جهان شمول پردازند. یک نمونه از این تاریخی که از سمت گیری بین المللی تری پشتیبانی می کند، کتابهای جدید تاریخ است که در اواخر قرن بیستم اختصاصاً برای مدارس اروپایی نوشته شدند. این کتابها به شش زبان منتشر شدند و فرضاً باید در سراسر اتحادیه اروپا استفاده می شدند (ساگیت، ۱۳۷۹: ۲-۸۱). گفته شده که در این تاریخ که در حضور نمایندگان تمامی اعضای اتحادیه اروپا به جز لوکزامبورگ تهیه شد، سعی بر این بوده که با برابر نشان دادن کشورها و، بازنویسی گذشته به صورتی که به نظر رسد که اروپای متحد سرنوشت قاره است، هیچیک از خوانندگان گوناگونش را آزرده نکند ممکن است، این برخورد از آنچه که از جانب گروههای ملی ستیز عنوان می شود، بهتر باشد، اما به هر حال باز هم تاریخ برای موضعی ایدئولوژیک است. خواه هدف مقامات

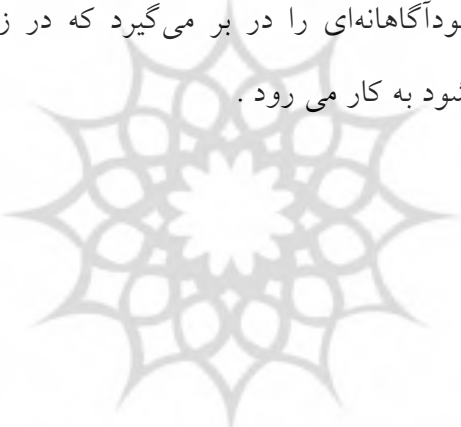
سیاسی گونه‌ای میهن پرستی تنگ نظرانه باشد یا ملی‌گرایی یا حتی جهان وطنی به هر حال گذشته می‌تواند پیوسته از نو تعبیر شود (همان: ۴-۸۳).

نتیجه‌گیری

ایدئولوژی پدیده تازه در تاریخ بشر نیست. با این حال میل به تحلیل و بررسی اصولی ایدئولوژی در عصر جدید به دنبال فروپاشی جامعه قرون وسطایی به ظهور رسید. در این عصر شناخت به عنوان تولید جای تفکر محض را گرفت و نظم سلسله مراتبی و دین مدارانه که در قرون وسطی پذیرش انفعالی یافته بودند، جای خود را به رویکردی انتقادی داد که معیار جدید حقیقت را در خرد آدمی و در حاکمیتش بر طبیعت جستجو می‌کرد. بنابراین از همان آغاز مسأله ایدئولوژی هم در ارتباط نزدیک با عمل سیاسی و هم در رابطه با پیشرفت علم به ظهور رسید. بر اساس یہ دید کلی مشخصه تمام تاریخ مفهوم ایدئولوژی، نوسان میان معنای ضمنی مثبت ایدئولوژی و معنای ضمنی منفی آن است. در طی دو قرن اخیر واژه ایدئولوژی کاربردهای گوناگون داشته است. اما دو خط فکری اصلی یعنی دیدگاه خردگرایی فرانسوی دوستوت تراسی و دیدگاه آلمانی. که مرتبط با عقاید هگل و مارکس بود، و سپس از مانهایم تا هابرماس ادامه می‌یابد در آن مشخص شده‌اند. البته تنوع وسیعی از موضع‌گیری‌ها، در میان این دو نوع خط فکری متفاوت وجود دارد.

در رابطه با ایدئولوژی و تاریخ چنانکه ذکر شد. ایدئولوژی بر تحلیلی از گذشته مبتنی بوده و در فضایی تاریخی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به ظهور می‌رسد نه در نظامی متافیزیکی. در نتیجه مؤلفه تفسیری ایدئولوژی که علاوه بر تفسیر گذشته

موقعیت کنونی گروه را نیز به منظور تعیین خط مشی آینده ارزیابی می‌کند عنصر مهم ایدئولوژی را تشکیل می‌دهد. ایدئولوژیست با اعمال روشی که مورخ آن را به عنوان اکنون باوری محکوم می‌داند. از گذشته برای تهیه توصیفی از نحوه شکل‌گیری حال گروه بهره می‌گیرد. ممکن است وقایع گذشته طوری سازمان داده شوند، که با اصل از پیش مفروضی که برنامه حال یا آینده را توجیه می‌کند، همخوانی داشته باشند. با این حال کنترل ایدئولوژیکی و سیاسی جنبه جوهری مطالعات تاریخی است و نه تنها با آن نوع از دستکاریهای آگاهانه و عمدی سروکار دارد، بلکه همچنین کنترل‌های ناخودآگاهانه‌ای را در بر می‌گیرد که در زبان یا گفتمانی که تاریخ در آن نوشته می‌شود به کار می‌رود.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

آرون، ریمون، (۱۳۷۷)، مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.

احمدی، بابک، (۱۳۷۹)، مارکس و سیاست مدرن، تهران، نشر مرکز.

استنفورد، مایکل، (۱۳۸۲)، درآمدی بر فلسفه تاریخ، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نشر نی.

_____، (۱۳۸۴)، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سازمان مطالعات و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی، دانشگاه امام صادق، معاونت پژوهشی.

اولیچ، رابرت، (۱۳۷۵)، مریبان بزرگ (تاریخ اندیشه‌های تربیتی)، ترجمه علی شریعتمداری، اصفهان، معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان.

ایکن، هنری، (۱۳۴۵)، عصر ایدئولوژی، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، انتشارات امیرکبیر.

ایگلتن، تری، (۱۳۸۱)، درآمدی بر ایدئولوژی، ترجمه معصوم بیگی، تهران، آگه.

بال، ترانس وداگر، ریچارد، (۱۳۸۴)، ایده‌آل‌های سیاسی و ایده‌آل دموکراتیک،

ترجمه رویا منتظمی، تهران، بیک بهار.

برونوفسکی، ج، (۱۳۷۹)، روشنفکری در غرب از لئوناردو تا هگل، ترجمه لی لا سازگار، تهران، آگه.

بشلیر، ژان، (۱۳۷۰)، ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژیهای غربی، ترجمه علی اسدی، شرکت سهامی انتشار.

پلامناتس، جان، (۱۳۷۳)، ایدئولوژی، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران، انتشارات علمی فرهنگی.

پولادی، کمال، (۱۳۸۲)، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب از ماکیاولی تا مارکس، تهران، نشر مرکز.

جهان‌نسوز، محسن، (۱۳۱۷)، خاطرات هیتلر، انتشارات شرکت تضامنی علمی.

خسروی، کمال، (۱۳۸۲)، نقد ایدئولوژی، تهران، اختران.

سائگیت، بورلی، (۱۳۷۹)، تاریخ چیست و چرا؟ دورنماهای باستانی. مدرن و پست مدرن، ترجمه رویا منجم، تهران، انتشارات نگاه سبز.

سینگر، پیتر، (۱۳۷۹)، مارکس، ترجمه محمد اسکندری، تهران، انتشارات طرح نو.

فروغی، محمد علی، (۱۳۶۲)، سیر حکمت در اروپا (به ضمیمه گفتار در روش نوشته رنه دکارت)، به تصحیح و تحشیه، امیر جلال الدین اعلم، تهران، نشر البرز.

قویم، امیر علی خان، (۱۳۰۷)، تاریخ سوم و چهارم ابتدایی، مطبوعه ترقی، تهران.

کاپلستون، فردریک چارلز، (۱۳۸۰)، تاریخ فلسفه از ولف تا کانت، ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش.

کوزر، لیوئیس، (۱۳۷۳)، زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی.

گوتک، جرال د آل، (۱۳۸۰)، مکاتب فلسفی و آراء تربیتی، ترجمه محمد پاک سرشت، تهران، سازمان تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).

گیدنز، آنتونی، سیاست، (۱۳۷۸)، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی، ترجمه منوچهر صبوری، تهران، نشر نی.

لارین، خورخه، (۱۳۸۰)، مفهوم ایدئولوژی، ترجمه فریبرز مجیدی، تهران، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.

لاک، جان، (۱۳۸۷)، رساله‌ای درباره حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران، نشر نی.

مارکس، کارل، (۱۹۷۶)، ایدئولوژی آلمانی، هیئت تحریریه نشریه کارگر، بی جا.

_____، (بی تا)، فقر فلسفه، بی جا

_____، (۱۳۷۷)، گروندریسه مبانی نقد اقتصاد سیاسی، ترجمه باقر پرهام و

احمد تدین، انتشارات آگاه.

_____، (۱۳۷۷)، هجدهم برومر لوئی بناپارت، ترجمه باقر پرهام، تهران، نشر مرکز.

_____، (۱۳۷۹)، پیشگفتار نقدی بر اقتصاد سیاسی (پیوست کتاب مارکس و سیاست مدرن)، ترجمه بابک احمدی، تهران، نشر مرکز

ماکیاولی، نیکولو، (۱۳۶۶)، شهریار، ترجمه داریوش آشوری، تهران، نشر، پرواز.

مک للان، دیوید، (۱۳۸۰) ایدئولوژی، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، تهران، آشیان.

وطن دوست، غلامرضا و دیگران، (۱۳۷۸)، نمود های ناسیونالیسم در کتابهای درسی تاریخ دوره ی پهلوی اول، فصلنامه علمی پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۱، دوره پیاپی ۷۶

وینسنت، اندرو، (۱۳۷۸)، ایدئولوژی های مدرن سیاسی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس.

هگل، گئورگ ویلهلم فردریش، (۱۳۳۶)، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات دانشگاه آریامهر.

هیتلر، آدولف، (بی تا)، نبرد من، ترجمه فرشاد، انتشارات قائم، بی جا.

Bacon ,Franci,(), Works ,with a life of the author by
Basi Montagu . vols Philadelphia

Cannon .John .Davis.R.H.C, Doyle ,William and Greene ,
Jack P.(eds),(), **The Blackwell Dictionary of
Historians** ,Blackwell

Graham,Keith,(),**Karl Marx** ,Our Contemporary, H
arvester ° W heatsheaf

Iggers .Georg,(), **New Direction in European H
istoriography**. Wesleyan University Press.

Iggers.Georg G,(),**The German Conception of History
:the National Tradition of Historical Thought from Herder
to the Present** .Wesleyan University Press

Jacket ,Eberhard ,(),**.Hitler's World View:A Blueprint
for Power** , Harvard University Press .